خاطره

یادکردی از سردار شهید محسن وزوایی
که اردیبهشت سال ۶۱ به شهادت رسید

گردان حبیب توپخانه بعثی‌ها را در عمق خطوط دشمن غنیمت گرفت

شهید محسن وزوایی از شهدای شاخص دفاع مقدس است که اردیبهشت سال ۶۱ در جریان مرحله اول عملیات آزادسازی خرمشهر به شهادت رسید. او با تشکیل سپاه فرمانده گردان مخابرات سپاه تهران شد، اما از آنجا که روحیه عملیاتی داشت، به عنوان نیروی رزمی ابتدا به مناطق غرب و سپس جنوب کشورمان اعزام شد. متن زیر برگرفته از کتاب اطلس لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) در دوران دفاع مقدس است که به ماجرای تصرف توپخانه عراق در عملیات فتح‌المبین از سوی شهید وزوایی و نیروهایش می‌پردازد.

■ نبرد فتح‌المبین

محسن وزوایی پس از نبرد «فتح‌المبین» در ۱۵ فروردین ۱۳۶۱، طبق حکمی به فرماندهی تیپ ۱۰ سیدالشهدا منصوب شد و پس از عزیمت به منطقه عملیاتی جنوب، با موافقت احمد متوسلیان، همراه نیروهای تیپ ۲۷ در نبرد الی بیت‌المقدس (فتح خرمشهر) شرکت کرد. او در این عملیات، فرماندهی محور محرم را بر عهده داشت و گردان‌های بلال، حبیب، میثم و مقداد را هدایت می‌کرد. همچنین در شرایط سخت و بحرانی نبرد و در اوج درگیری با تانک‌های دشمن، پیشاپیش رزمندگان مشغول مبارزه بود.

■ حبیب و سلمان

در مرحله اول عملیات فتح‌المبین، گردان حبیب به‌اتفاق گردان‌های سلمان و حمزه (لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله)، کارنامه درخشانی از خود برجای گذاشتند. آنان در این مرحله مأموریت داشتند در عمق مواضع دشمن در تپه‌های علی گره زرد، نفوذ و توپخانه سپاه چهارم عراق را تصرف کنند. اقدامی که بسیار دشوار بود. برای اجرای این مأموریت، دو گردان حمزه و سلمان مقدمات لازم را برای نفوذ گردان حبیب فراهم کردند اما آن شب اتفاق عجیبی افتاد. نیروهای گردان حبیب به فرماندهی محسن وزوایی، نزدیک به دوساعت در منطقه عملیات گم شدند و هیچ ارتباط رادیویی با قرارگاه فرماندهی تیپ نداشتند. این وضعیت نگرانی خاصی در قرارگاه به‌وجود آورده بود، طوری که نیروهای قرارگاه دست به دعا برداشتند و با تضرع، درخواست گشایش و فرج کردند.

■ احمد آرام نمی‌گرفت

احمد متوسلیان، فرمانده تیپ هم آرام و قرار نداشت. به همین دلیل، نصرت‌الله قریب، جانشین گردان حمزه را برای جست‌وجو و یافتن موقعیت گردان حبیب، عازم منطقه عملیاتی کرد. از سوی دیگر، محسن وزوایی، هنگامی که دریافت، مسیر را گم کرده‌اند، از جمع گردان جدا شد و کمی آن‌طرف‌تر، با خضوع و خشوع، دو رکعت نماز به‌جا آورد و چنین از پروردگار بی‌نیاز، طلب یاری کرد: خدایا الان تمام مردم ایران چشم‌انتظارند و مادران و پدران شهدا در التهاب‌اند. قلب امام نگران این حمله است. در این حمله نه آبروی ما بندگان حقیر، بلکه آبروی اسلام در میان است. خدایا اگر میدانی نیت‌های ما خالص و فقط برای توست، یاری‌مان کن و راه را نشان‌مان بده. خدایا تو برای موسی دریا را شکافتی و راهش دادی. تو برای محمد(ص) غاری را قرار دادی و به امر تو عنکبوت بر درگاه آن تار تنید. خدایا ما کوچک‌تر از آنیم که درخواست کنیم برای ما کاری انجام بدهی. پس خداوندا تو را به‌حق امام زمان(عج)، تو را به‌حق نایبش خمینی، تو را به‌حق حسین(ع) که ما به خونخواهی او قیام کرده‌ایم، قسمت می‌دهیم، ما بندگان حقیر و ضعیف را از این درماندگی نجات بخشی.

■ حبیب پیدا شد

وزوایی پس از اقامه نماز، گردان حبیب را حرکت داد و مدتی نگذشت که نصرت‌الله قریب آن‌ها را پیدا کرد. سپس گردان در مسیر اصلی قرار گرفت و به‌سوی هدف (توپخانه سپاه چهارم عراق) حرکت کرد. این گردان‌ها پس از محاصره توپخانه سپاه چهارم عراق، توپ‌های آنان را به غنیمت گرفتند و به‌این ترتیب، پیروزی قرارگاه نصر در مرحله اول حاصل شد.

سرانجام مهندس محسن وزوایی، دانشجوی مسلمان پیرو خط امام، فرمانده نبرد بازی دراز، حماسه‌آفرین نبرد فتح‌المبین و بنیانگذار و اولین فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا(ع)، در مرحله اول نبرد الی بیت‌المقدس، همراه جانشین خود، «حسین تقوامنش»، درحالی‌که تانک‌های دشمن از زمین و بالگردهایش از آسمان، آتش می‌ریختند، شهد شیرین شهادت را نوشیدند و به جمع یاران شهیدشان پیوستند.

شهید وزوایی اولین نفر از سمت راست

> **وزوایی پس از اقامه نماز، گردان حبیب را حرکت داد و مدتی نگذشت که نصرت‌الله قریب آن‌ها را پیدا کرد. سپس گردان در مسیر اصلی قرار گرفت و به‌سوی هدف (توپخانه سپاه چهارم عراق) حرکت کرد. این گردان‌ها پس از محاصره توپخانه سپاه چهارم عراق، توپ‌های آنان را به غنیمت گرفتند و به‌این ترتیب، پیروزی قرارگاه نصر در مرحله اول حاصل شد**

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید حسن حق‌بین از شهدای دفاع مقدس

می‌گفت: از من انتظار بازگشت نداشته باشید!

■ شکوفه زمانی

خواهر شهید حسن حق‌بین روایت می‌کند: وقتی حسن می‌خواست به جبهه برود، به دوستانش گفته بود با پاهای خودم می‌روم، اما داخل تابوت چوبی و به عنوان یک شهید برمی‌گردم. او در هنگام شهادتش در سال ۶۲، ۲۰سال داشت. رابطه قلبی عمیقی بین او و مادرش بود چنانچه تا سال ۸۶ که مادر در قید حیات بود، هرگز نتوانست با نبود حسن کنار بیاید و شهادت او را باور نداشت... زندگی شهید حسن حق‌بین، داستان بسیاری از جوانان این مرز و بوم است که برای دفاع از کشور و مردم و ارزش‌های‌شان دست از جوانی و آرزوهای‌شان کشیدند و هشت‌سال دفاع مقدس را خلق کردند. سیما حق بین، برگ‌هایی از زندگی برادر شهیدش را در گفت‌وگو با «جوان» بیان می‌کند.

شهید حق بین در لباس رزم

■ بچه روستایی انقلابی

ما خانواده پرجمعیتی داشتیم، با ۹ خواهر و برادر و حسین متولد ۱۴ خرداد سال ۱۳۴۲ فرزند ششم خانواده بود. روستای ما از توابع دهستان پیشخان شهرستان صومعه‌سرا بود. حسن در همین روستا رشد کرد و در سوم راهنمایی درس خواند و بعد رفت به پدر و مادرمان در کار کشاورزی کمک کرد. همان موقعی که درس می‌خواند هم وقتی از مدرسه تعطیل می‌شد، مستقیم سر زمین می‌رفت تا بتواند به والدینش کمک کند. بسیار بچه خوش اخلاقی بود و با تمام اهالی روستا رفتار خوبی داشت. وقتی انقلاب شد از فعالان پر شور انقلابی روستای پیشخان به شمار می‌رفت. تا می‌شنید قرار است تظاهراتی انجام شود، سریع خودش را به شهرستان صومعه‌سرا می‌رساند تا به مردم ملحق شود و در راهپیمایی شرکت کند. آن موقع داداش حسن فقط ۱۵ سال داشت.

یادم است وقتی از تظاهرات به خانه می‌آمد برای اهالی خانواده تعریف می‌کرد در شهرستان صومعه‌سرا چه گذشت و تظاهرات به چه صورت بود. وقتی از زد و خوردها می‌گفت، از شدت ناراحتی چشمانش پر از اشک می‌شد و می‌گفت چند نفر شهید و مجروح شدند. ما از طریق داداش حسن می‌توانستیم از اخبار انقلاب اطلاعات کسب کنیم. می‌فهمیدیم به خاطر انقلاب چه خون‌هایی ریخته می‌شود. اخلاق داداش حسن طوری بود که دوست داشت در امور جمعی شرکت کند. اگر هر کسی هم در محله احتیاج به کمک داشت، دریغ نمی‌کرد و با جان دل به آن‌ها کمک می‌کرد.

■ فوتبال با توپ پلاستیکی

خیلی از خاطرات دوران کودکی‌ام با برادرم حسن گذشت. مثل خیلی از پسر بچه‌ها، داداش حسن هم عاشق فوتبال بازی کردن بود. وقتی در مدرسه ابتدایی درس می‌خواند با دوستانش رفتار خوبی داشت و به درس بچه‌های ضعیف‌تر کمک می‌کرد. معمولاً منازل روستایی از حیاط بزرگی برخوردار است. داداش حسن بعد از اتمام درسش در حیاط منزل‌مان با یک توپ پلاستیکی با همکلاسی‌های مدرسه فوتبال بازی می‌کرد. همه همسایه‌ها به خاطر خوش رفتاری او را دوست داشتند. وقتی حسن به سن نوجوانی رسید، برای خودش کار و کسب در آمد می‌کرد تا برای پول توی جیبی خودش در آمدی داشته باشد. مقداری هم کمک حال پدر و مادرمان می‌شد و حتی اگر می‌توانست به مستمندان هم کمک می‌کرد.

■ شهادت در مهاباد

حسن از ژاندارمری صومعه‌سرا به خدمت سربازی اعزام شد. وقتی که دوران آموزشی داداش حسن در اعزام سربازی‌اش به پایان رسید او را به سردشت اعزام کردند و در همان‌جا در تاریخ بیست و هشتم آذر سال ۱۳۶۲ در جاده مواصلاتی به مهاباد هنگام درگیری با گروهای ضد انقلاب گلوله‌ای به پهلویش اصابت کرد و به شهادت رسید. ابتدا به ما گفتند داداش حسن زخمی شده است ولی مادرم فهمیده بود پسرش شهیده شده است. همان زمان با خواهران و برادران فهمیدیم، دیگر مادر ما آن مادر قبلی نیست و در این دنیا زندگی نمی‌کند. مادرمان همیشه از نبود پسرش در رنج بود و خیلی غصه می‌خورد. پیکر داداش حسن را بعد از تشییع بی‌نظیری که با مشارکت مردم برگزار شد، در ملا سرا به خاک سپردند. همانطوری که دوست داشت دراطراف زادگاهش در مسجد فاطمیه روستای ملاسرا از توابع شهرستان فومن دفن شد.

مرحوم مادرم همیشه می‌گفت، ای کاش یکباره دیگر پسرم را با لباس سربازی می‌دیدم و همیشه در آرزوی همین دیدار باقی ماند. اما این آرزو و این دیدار را با خودش به قیامت برد. مادر هیچ وقت نتوانست شهادت حسن را باور کند و با آن کنار بیاید. آن قدر فکر و خیال کرد که بیماری‌ها سراغش آمدند. از دوری دیدار داداش حسن هم مرحوم پدرم «عبدالعلی حق‌بین» و هم مرحومه مادرم «فاطمه انصافی» هر دو در سال ۱۳۸۶ به رحمت خدا رفتند. پدرم بعد از گذشت ۱۱ماه از فوت مادر در همان سال ۱۳۸۶ به دیار باقی شتافت.

■ گفته بود شهید می‌شود

زمانی که حسن می‌خواست به سربازی اعزام شود، هنگام خداحافظی از دوستان و آشنایان از شهادتش گفته بود. بعد از شهادت برادرم، همان دوستانی که حسن به آن‌ها از شهادتش خبر داده بود، برای‌مان تعریف می‌کردند: «حسن موقع خداحافظی گفت من با پاهایم به جبهه می‌روم اما دیگر روی پاهایم برنمی‌گردم، بلکه داخل تابوت و به عنوان شهید برمی‌گردم.» حرفش به همین صورتی که گفته بود به واقعیت تبدیل شد. هر موقع که داداش حسن از جبهه نامه می‌نوشت، آنقدر احساس مسئولیت نسبت به خانواده می‌کرد و حواسش به تمامی مسائل خانواده بود که از همه چیز سؤال می‌کرد. همیشه هم در نامه‌اش به خواهران و برادران سفارش می‌کرد مواظب مادر و پدر باشیم. واقعاً برای همه ما الگو بود. شهادت او خسرانی برای خانواده بود. حتی برای خیلی از اهالی روستا نبودش سخت بود. چراکه جوان مردمداری بود و هوای خیلی از آدم‌های ضعیف را داشت.

> **زمانی که حسن می‌خواست به سربازی اعزام شود، هنگام خداحافظی از شهادتش گفته بود. بعد از شهادتش، همان دوستانی که حسن به آن‌ها از شهادتش خبر داده بود، تعریف می‌کردند: «حسن موقع خداحافظی گفت من با پاهایم به جبهه می‌روم، اما دیگر روی پاهایم برنمی‌گردم، بلکه داخل تابوت و به عنوان شهید برمی‌گردم» حرفش به همین صورتی که گفته بود به واقعیت تبدیل شد**

■ دیدن گرفتاری دیگران برایش سخت بود

می‌خواهم روی یکی از خصوصیات اخلاقی شهید بیشتر صحبت کنم. آن هم کمک به دیگران است. حسن همیشه با دیدن گرفتاری‌های دیگران ناراحت می‌شد. یک روز در زمین کشاورزی دیده بود یک نفر دارد از پسرش بسیار کار می‌کشد و با او بد رفتاری می‌کند، حسن بسیار ناراحت می‌شود. سریع منزل می‌آید و موتور پدرمان را برمی‌دارد و خودش را به مزرعه آن شخص می‌رساند تا کمک حالش شود و به این ترتیب او را از سختگیری به فرزندش منع کند. این دست به خیری و کمک به دیگران را از نمازهایی داشت که بسیار به انجام آن مقید بود. به نظر من احساس مسئولیت او نسبت به خانواده و دیگران باعث شد، راه و رسم رزمندگی را در پیش بگیرد. او به جبهه رفت چون نسبت به کشورش هم احساس مسئولیت داشت.

یادم است هر بار حسن از جبهه نامه می‌نوشت، حال مادرمان را زیاد می‌پرسید. مادر را خیلی دوست داشت و همیشه به ما خواهر و برادرهایش می‌گفت: «مادرمان برای ماها خیلی زحمت کشیده است باید قدرش را بدانیم». می‌گفت: «مادر در کنار بزرگ کردن ۹ تا بچه هم کار کشاورزی کرده است و هم ما را به نحواحسن تربیت کرده است». همه این حرف‌ها نشان از درک بالایش از خانواده و زندگی داشت. این احساس مسئولیت باعث شده بود از کودکی سر زمین برود و کمک حال بابا و مادرمان شود.

■ خاطرات جبهه شهید حسن

حسن یک عادتی که داشت، خاطرات و رویدادهای جبهه را برای ما تعریف می‌کرد. یا در نامه‌هایش برای‌مان می‌نوشت. از حمله کومله‌ها، دموکرات‌ها یا ظلم ضد انقلاب به مردم می‌گفت و برای‌مان تعریف می‌کرد. در یکی از نامه‌هایش نوشته بود در نزدیکی ما بسیاری از بسیجیان و سپاهیان به دست همین دموکرات‌ها و کومله‌ها به شهادت رسیدند. داداش حسن در بخش ادوات و خمپاره در جبهه خدمت می‌کرد. در نامه‌اش به ما می‌گفت: «از شب تا صبح با چشم خودم می‌دیدم دوستانم چگونه به شهادت می‌رسند و شب بعدی جای خالی آن‌ها را بیشتر احساس می‌کنم». از ما می‌خواست از دوری او ناراحت و دلواپس نباشیم.

■ از من انتظار برگشت نداشته باشید!

بعدها که بیشتر به حرف‌ها و نامه‌های داداش حسن دقت کردم، متوجه شدم او از طریق همین نامه‌ها و حرف‌هایی که در مورد دوستان شهیدش می‌گفت، می‌خواست ما را آماده شهادت خودش کند. برای همین در اغلب نامه‌هایش می‌نوشت: «همه ما یک روزی به دنیا می‌آییم و یک روز هم باید این دنیا را ترک کنیم. چه بهتر است این رفتن‌مان با شهادت رقم بخورد». می‌گفت: «از دوری من ناراحت نشوید و مادرم را بعد از خدا به شماها می‌سپارم... از من انتظار برگشت نداشته باشید».

وقتی که خبر شهادت برادرمان را به ما دادند، یادم است مادرم داشت حیاط منزل را تمیز می‌کرد. همسایه‌ها هم طبق معمول کنار هم نشسته بودند و با هم صحبت می‌کردند. آن روز هوا خیلی گرفته بود که دیدم یک موتوری منزل‌مان آمد و سراغ پدرمان را گرفت. بعد به پدر گفته بودند بیا صومعه سرا که از پسرت خبری آمده است. ابتدا گفته بودند او زخمی شده است. ولی مادرم این خبر را باور نداشت و متوجه شد پسرش شهید شده است.

گلزار شهدای صومعه سرا، منطقه صومعه سرا شهدای بسیاری را تقدیم کرده است

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۹۶

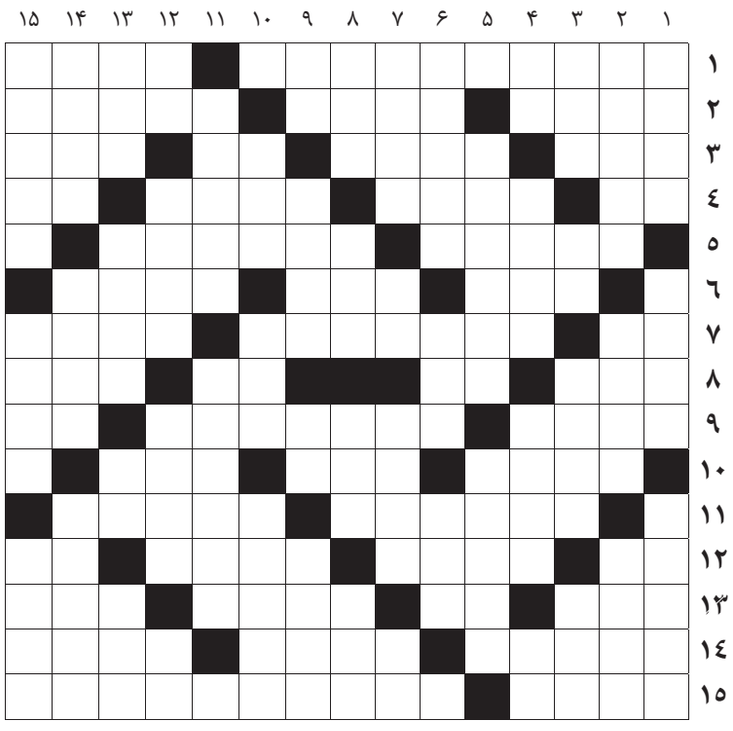

از راست به چپ

■ ۱-شخصیت و جذابیت یک فرد که می تواند در مردم نفوذ کند و آنان را به شور و فداکاری وادار سازد. آگهی کوتاه تلویزیونی ■ ۲-تیم فوتبالی در فرانسه-جانشین اسم-راه پرپیچ خم در کوه ■ ۳-شیشه آزمایشگاه-گلی خوشبو-درخود فرورفته-امر به یافتن ■ ۴-ضمیر اشاره-صید-بیماری دیفتری-تکرارحرفی ■ ۵-رفع تشنگی کامل-ضدعفونی شده ■ ۶-نقطه سیاه روی صورت-زهرآلود-رایحه ■ ۷-دریا-درد مفاصل-توهین کننده ■ ۸-اثر و نشانه کم از هر چیز-صدای فروریختن-بهانه جویی-مسافرخانه مجلل ■ ۹-بهره و نصیب-نوعی شیرینی خشک و ترد-از ضمایر ■ ۱۰-از ادات پرسش-از مزه ها-بامداد ■ ۱۱-ایجاد دردسر برای کسی-همکاری ■ ۱۲-حرف صریح-اهل کشور عجایب-کوتاه قد-شمارش ■ ۱۳-اسباب ماهیگیری-فرد و شخص-چکاندنی اسلحه-کجی پا ■ ۱۴-جهان و روزگار-ضربه به صورت-بحر ■ ۱۵-بیم-برنامه انجام امور

از بالا به پایین

■ ۱-متاع-پرچم-ماشین حساب کلاسیک ■ ۲-بیعانه و پیش‌پرداخت-آلت نشانه‌روی در تفنگ-جای بی آب و علف ■ ۳-درس کشیدنی-آب منجمد-رفیق و انیس-ول ■ ۴-زمین ترکی-بدی کردن-نو-سنگ خردکنی ■ ۵-گفت‌وگو کردن-آدمک جلوی بوتیک ■ ۶-آلت نواختن سازهای زهی-حاجت-گمان و تخمین ■ ۷-فرمانده-هر دور بازی-سبز تند-چاشنی سالاد ■ ۸-گروه ورزشی-بیسواد-ابزار داوری-جنازه ■ ۹-مساوی-فرومایه و بخیل-ناشنوا-کرم خون آشام ■ ۱۰-لقبی اشرافی در اروپا-لیست غذا-سیف ■ ۱۱-شرح و تفسیر یک اتفاق-راسته بازار بزرگ ■ ۱۲-خیس-گوشت تکه تکه شده-خاندان-شکم ■ ۱۳-دستی-ترشی بادمجان-تراشیدن-مقابل اصل ■ ۱۴-کمربند مسیحیان-عزا-آموزش دادن ■ ۱۵-زعامت-سرهنگ خارجی-بسیار دروغگو

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱		۲				۶		
						۴	۵	۳
۴			۶		۳			
						۱	۷	
			۴	۷	۶			
۳	۹					۲		
	۶		۳					
			۵		۹			۷
	۱						۹	۲

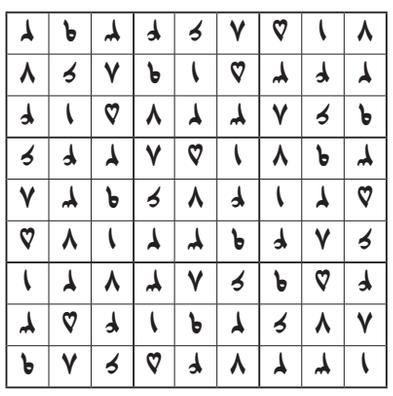

جدول کلمات متقاطع
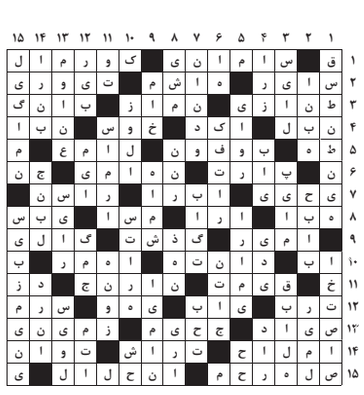
پاسخ جدول شماره ۷۲۹۵